

مبانی انسان شناختی تربیت از منظر قرآن کریم (قسمت اول)

نیک محمد خلیلی^۱

چکیده

قرآن کریم دارای ابعاد گوناگونی است که هریک از آنها نشانه اعجاز این کتاب آسمانی است. دانشمندان و پژوهشگران در طول تاریخ اسلام از زوایای گوناگون به مطالعه و بررسی این کتاب پرداخته‌اند.

یکی از مسائلی که در قرآن بر آن تأکید بسیار شده و مطالعه و تحقیق پیرامون آن نمایشگر اعجاز این کتاب آسمانی است، مسئله انسان می‌باشد. این مسئله نیز از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی اندیشمندان اسلامی قرار گرفته است.

انسان پدیده‌ای همسان سایر پدیده‌ها نیست، بلکه موجودی است بسیار پیچیده و شگرف و دارای ابعاد و زوایایی وجودی گسترده، رازهای در او نهفته شده است زیرا توانایی‌ها و قابلیت‌هایش بی‌پایان، عقل و خردش ستایش برانگیز، عزم و اراده‌اش شگفتی آفرین و کمال لایق او حیرت انگیز است. او آینه تمام نمای هستی است از توانایی‌های برخوردار است که می‌تواند چونان فرشتگان باشد بلکه از آنها فراتر رود و خلیفه الله در زمین گردد. بر این اساس شناخت انسان از بنیادی‌ترین مباحث عرصه تعلیم و تربیت است. زیرا موضوع تربیت و سنگ زیر بنای آن انسان است اگر ما انسان را درست نشناسیم و ندانیم که قرآن چه نظری درباره انسان دارد و هستی‌ها و بایستی‌های او را چگونه مطرح می‌سازد، هیچگاه نخواهیم توانست برنامه و طرحی صحیح درباره نظام تربیتی و اجتماعی یک جامعه اسلامی ارائه دهیم.

در صورتی که انسان ناشناخته باشد پس با چه نگاهی و از چه منظری مکتب و نظام تربیتی شکل گیرد و بر چه اساس اهداف و اصول تربیت تعیین می‌گردد. نظام تربیتی وثیق و عمیق نظامی است که میان زیر ساخت‌ها و مبانی تربیتی و رو بناها رابطه منطقی وجود داشته باشد و در تعیین اهداف، اصول و روشهای تربیتی به مبانی و زیر ساخت‌ها کاملاً توجه شده باشد. بر این اساس این تحقیق با روش توصیفی- تحلیلی و تفسیری، مبانی انسان

^۱ دانش آموخته سطح ۴ حوزه و دکتری قرآن و علوم تربیتی، مجتمع آموزش عالی علوم انسانی اسلامی- جامعه المصطفی العالمیه

Nkmkhalili@gmail.com

شناختی تربیت را از منظر قرآن کریم به بررسی گرفته است و زیرساخت‌ها و مبانی تربیت را از قرآن استخراج و بررسی نموده است.

واژگان کلیدی: مبانی، انسان‌شناسی، تربیت، قرآن کریم.

۱. مقدمه

یکی از محورهای اساسی در تلاش‌های فکری و علمی از دیرباز در تمام جوامع بشری، شناخت انسان و ژرفای وجود او بوده، و تلاش‌های فکری و علمی گسترده در باب شناختن زوایای وجود انسان از سوی انسان‌شناسان، عالمان، فیلسوفان و عارفان انجام گرفته و همین امر موجب پیدایش رشته‌های علمی خاص در این زمینه و نیز زایش بخشی از رشته‌های فلسفه شده است و داده‌های فراوانی در پیش‌روی پژوهشگران قرار گرفته است.

امروزه انسان‌شناسی با علوم گوناگونی چون زیست‌شناسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، تعلیم و تربیت، علوم سیاسی، جغرافیا، اقتصاد و... در ارتباط است و با رشد و گسترش این علوم ابزار شناخت برای پژوهش در مورد انسان فراهم آمده و آموزه‌های مربوط به انسان‌شناسی بسیار متنوع و گسترده شده و در مسایل زیستی او چون وراثت، ساختمان بدن، رنگ پوست، گروه‌های خونی، پیوند نژادها و به رفتارهای اجتماعی او چون زبان، فرهنگ، هنر و... پرداخته شده و انسان‌شناسی به دو شاخه زیستی و فرهنگی تقسیم و پژوهش‌ها و تحقیقات جامع و گسترده‌ای انجام شده است. و چنین پنداشته شده که با رشد و گسترش علوم طبیعی و تجربی مربوط به انسان و وجود منابع گسترده و عمیق در زمینه شناخت انسان و نیز تلاش‌های اومانیزم و اگزستانسیالیستی که در مورد انسان انجام گرفته، تمامی مسایل مربوط به انسان حل شده و زوایای وجودی او شناخته شده و راه سعادت و آرامش و آسایش او هموار گردیده است؛ اما واقعیت و حقیقت چنین نیست.

امروزه ما شاهد اختلاف عمیق انسان‌شناسان در مورد انسان هستیم، اندیشه‌ها و آراء آنان در باب انسان‌شناسی ناهمگون، متضاد و از هم بیگانه است و این مهم موجب تحیر، ابهام و سردرگمی و بحران در باب انسان شده است. از سوی دیگر، بسیاری از اندیشمندان دیده خود را بر واقعیات فرو بستند و انسان را پدیده‌ای مادی و همسان با سایر پدیده‌های مادی دانستند و او را در مسلخ مادیت قربانی کردند.

بر اساس مادی‌گرایی انسان موجود تک‌ساحتی، مادی و جسمانی، زوال‌پذیر، بی‌اراده و بدون ارتباط با گذشته و آینده است و دارای یک مرحله زندگی می‌باشد، مرگ او پایان حیات اوست. در روزگار ما پاره‌ای از دانشوران

انسان را تنها در جنبه‌های زیستی خلاصه می‌کنند و یافته‌های خود را انسان شناسی می‌نامند، و برخی او را تنها به عنوان موجود اجتماعی مطالعه می‌کنند.

راه حل اساسی در بحران معرفت شناسی، بحران معنویت و اخلاق و بحران انسان شناسی جمع میان علم و عقل و دین و عمل به آن است، آن هم دین مبین اسلام؛ زیرا شریعت محمدی (ص) به درستی ما را با حقایق هستی و زوایای وجود آدمی و قابلیت‌ها و ویژگی‌های او و نیز از گذشته، حال و آینده وی و از بایسته‌ها و کمال‌های معنوی و قابل دستیابی برای آدمی آشنا می‌سازد.

۲. انسان موجودی دوساحتی

قرآن کریم انسان را موجودی مرکب از روح و بدن می‌داند. روح گوهری غیر مادی، فناپذیر، دارای قابلیت و قوا و توانایی‌های ویژه است. بدن موجود مادی، جسمانی، متحول، متغییر، فناپذیر، و دارای قوا و توانمندی‌ها و نیز نیازمندی‌های متعدد. متنوع است. بر این اساس در نظام تربیتی و برنامه‌های آموزشی و پرورشی باید به هر دو ساحت پرداخته شود و به اقتضائات و لوازم آن توجه تام مبذول گردد و در غیر این صورت بخشی از وجود آدمی از رشد و پرورش باز می‌ماند و به کمال نمی‌رسد.

البته این نکته درخور دقت است که اهمیت روح و بدن یکسان نیست و انسان از دو حقیقت همسان ترکیب نیافته، بلکه اساس و پایه وجود آدمی، آن حقیقتی است که حیات و آثار انسان به آن وابسته است و هم آن عامل حرکت، تلاش، رفتار، گفتار و تمامی جنبش‌های حیاتی است و آن روح است. اینک آفرینش بدن و روح را از منظر قرآن کریم بررسی می‌کنیم:

بدن

در پیدایش آدمی نخست بدن سامان می‌یابد و آنگاه روح افاضه می‌گردد، خداوند حکیم در سوره مومنون، نخست مراحل شش گانه پیدایش بدن را ذکر می‌کند سپس می‌فرماید: «...ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...» و آنگاه او را در آفرینشی دیگر پدید آوردیم. (مومنون: ۱۴)

آیات شریفه قرآن کریم در مورد آفرینش بدن انسان به سه گروه طبقه بندی می‌شود: گروه اول؛ آیاتی که درباره بدن آدم ابوالبشر است و مبدأ مادی آن را خاک، آب، گل، لجن و گل خشک شده ذکر کرده است:

گروه اول

خاک: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ؛ مثل عیسی نزد خدا مثل آدم است که او را از خاک آفرید». (آل عمران: ۵۹)

آب: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا؛ و اوست کسی که آفرینش را از آب (نطفه) آغاز کرد» (فرقان: ۵۴ و نور: ۴۵).
گل: «وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِنْ طِينٍ؛ اوست کسی که آفرینش انسان را از گل آغاز کرد». (سجده: ۷؛ اعراف: ۱۲؛ اسراء: ۶۱؛ انعام: ۲؛ ص: ۷۶)؛

گل کبود: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ؛ ما انسان را از گل خشکیده که از گل سیاه و بدبو بود آفریدیم» (حجر: ۲۶).

گل خشکیده: «خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ؛ ما انسان را از گل خشکیده آفریدیم» (الرحمن: ۱۴).

گروه دوم

آیاتی که عنصر خاک و گل را مبدأ پیدایش بدن حضرت آدم (ع) و نیز مبدأ ابدان بنی آدم دانسته است و در موارد متعدد این نکته را بیان کرده که خاک و طبیعت ارضی، بعد از وجود آدم و آدمیان را تشکیل می دهد. ما نخست آیات مربوط به گروه دوم را ذکر می کنیم و سپس نکاتی را یاد آور می شویم: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ؛ خداوند شما را از خاک آفرید» (فاطر: ۱۱) «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ؛ اوست که شما را از گل آفرید» (انعام: ۲) «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ؛ از زمین شما را آفریدیم و باز شما را به آن بر می گردانیم» (طه: ۵۵) «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ؛ آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری را از گل خواهم آفرید» (ص: ۷۱) و «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ؛ در واقع مثل آفرینش عیسی مثل آفرینش آدم است که او را از خاک آفرید» (آل عمران: ۵۹).

در مورد این آیات شریفه چند نکته را باید متذکر بشویم:

اول: از خاک به خاک؛ در آیات فوق به این نکته ژرف عنایت شده که خاستگاه بدن انسان خاک است و دارای ساحتی بر آمده از خاک است و از این جهت رو به سوی خاک و طبیعت ارضی دارد و هرگاه من خاکی او جلوه گر شود و از من انسانی الهی فاصله بگیرد اوصافی چون ظلوم، جهول، کفور، جزوع، خاسر و... در او هویدا می گردد. بنابراین همواره باید توجه به این نکته ژرف داشته باشد که طبیعت ارضی، او را تصاحب نکند (طه: ۵۵).

دوم: آدم ابوالبشر و همه آدمیان از خاک آفریده شده‌اند، البته آفرینش آدم از خاک به صورت ابداعی، استثنایی و بر خلاف جریان عادی است و از نسل هیچ موجودی نیست و به لحاظ همین نکته که نخستین انسان از خاک آفریده شده صحیح است گفته شود همه انسان‌ها از خاک آفریده شده‌اند؛ زیرا آفرینش هر انسانی به حضرت آدم منتهی می‌گردد، البته به اعتباری دیگر نیز همه آدمیان از خاک آفریده شده‌اند زیرا هر انسانی غیر از حضرت آدم از نطفه آفریده شده و نطفه از خون به عمل آمده و خون از مواد غذایی و مواد غذایی از نان و میوه و برنج و گوشت و... و بستر پیدایش مواد غذایی خاک و زمین است. (طباطبایی، ۱۳۱۷، ج ۱۶، ۲۵۵ و ۲۵۶) بنابراین همه انسان‌ها از خاک به وجود آمده است.

سوم: در آیات فراوانی سخن از این رفته که حضرت آدم از خاک آفریده شده و از نطفه و یا از نسل حیوان دیگر نیست، پیدایش این سخن در برابر فرضیه تبدل انواع است. چهارم: این که فرضیه تکامل و تبدل انواع بی‌تردید درباره انسان نخستین و آفرینش او از نطفه و منی باطل است (طباطبایی، ۱۳۱۷، ج ۱۶؛ طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۸: ۵۱۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ج ۴: ۱۵۴) به دلیل این که در قرآن صریح و روشن به دوگونه آفرینش اشاره شده است، در این آیه به آفرینش آدم و نسل او اشاره شده است: «و بدء خلق الانسان من طين* ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهين (سجده: ۷ و ۸؛ خداوند آفرینش انسان را از گل آغاز کرد سپس نسل او را از چکیده آبی پست (نطفه) بیافرید»

در این آیه شریفه میان آفرینش آدم و نسل او فرق گذارده که حضرت آدم از گل و نسل او از نطفه آفریده شده اند و این تفصیل و تفکیک نشانه دوگانگی است که دو نوع خلقت است. نکته پنجم: آفرینش ابداعی؛ خداوند حکیم پیدایش حضرت را استثنایی، ابداعی و خارج از روال عادی دانسته و آفرینش او را همانند آفرینش حضرت آدم دانسته است (آل عمران: ۵۹).

گروه سوم

آیاتی که مبدأ پیدایش انسان را خاک، گل، چکیده گل، منی، ماء مهین، چکیده آب پست، آب جهنده، نطفه، نطفه آمیخته، علقه و مضغه دانسته است:

خاک: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ؛ ای مردم اگر در معاد شک دارید بدانید که ما شما را از خاک آفریدیم» (حج: ۵)

گل: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ؛ اوست که شما را از گل آفرید» (انعام: ۲)

چکیده گل: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ؛ و به یقین انسان را از چکیده گل آفریدیم» (مومنون: ۱۲)
منی: «أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَىٰ ضَهْرَهُ؛ آیا انسان نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود» (قیامت: ۳۷)
آب پست: «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ؛ مگر شما را از آبی بی‌مقدار نیافریدیم؟» (مرسلات: ۲۰)
چکیده آب پست: «ثُمَّ جَعَلْنَا نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ؛ سپس ادامه نسل آدم را از چکیده آبی پست مقرر فرمود» (سجده: ۸)

آب جهنده: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ؛ پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده است؟ از آب جهنده‌ای خلق شده» (طارق: ۶ و ۵)

نطفه: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٍ؛ انسان را از نطفه‌ای آفریده است» (نحل: ۴)
نطفه آمیخته: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا؛ ما انسان را از نطفه مختلط آفریدیم.» (الانسان: ۲)

علقه و مضغه: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً؛ آنگاه نطفه را به صورت علقه در آوردیم و سپس آن علقه را به صورت مضغه گردانیدیم» (مومنون: ۱۴)

در این آیات شریفه به مراحل گوناگون خلقت بدن آدمیان اشاره شده است و از این رو هیچگونه اختلاف و تهافتی در این آیات نیست. روشن است هر یک از افراد از طریق تناکح و تناسل و از نطفه به وجود آمده‌اند و نطفه از مواد غذایی است و مواد غذایی به خاک و زمین بر می‌گردد. بنابراین خاک است که چون با آب مخلوط می‌گردد، گل می‌شود و زمینه رویش و محصول فراهم می‌آید و از این طریق مواد غذایی پدیدار می‌شود و آنگاه که مواد غذایی به صورت غذای آماده در آمد و مصرف شد، در بدن انسان به صورت خون و خون به منی، (آب جهنده و آب پست و نطفه) تبدیل می‌گردد و این نطفه در رحم مادر به صورت علقه و مضغه و مراحل بعدی جنینی را طی می‌کند، بنابراین میان این آیات وفاق و سازواری کامل وجود دارد.

در نتیجه از آنچه گذشت روشن شد که بخش پیدا و آشکار وجود انسان بدن اوست و هرگز نمی‌توان آن را نادیده گرفت، از این رو، در نظام تربیتی اسلام بدن انسان مهم انگاشته شده و به عنوان یکی از مبانی و زیر ساخت‌های تعلیم و تربیت به شمار رفته و برای سلامتی، توانمندی، بهداشت و درمان آن برنامه‌ریزی شده و در مورد تغذیه، پوشش لباس، مسکن، نظافت و پاکیزگی آن دستورات اکیدی صادر گردیده است؛ زیرا اگر بدن سالم و توانمند باشد، روح از مرکب راهوار، پرتوان و درخور برخوردار خواهد بود و زمینه پرورش همه جانبه فراهم می‌آید.

ماده اصلی خلقت بدن آدمیان خاک و زمین است و بنی آدم بعد خاکی و مادی دارند و باید پیوسته توجه داشته باشند که جنبه ملکی انسان از همین خاک رقم می‌خورد و باید مواظب باشند که خاک بر آنان چیره نگردد و گرنه هبوط خواهند کرد.

انسان از خاک است و به خاک بر می‌گردند، پس غرور و تکبر برای چیست؟ چرا قرآن کریم این همه از مبدأ اصلی خلقت بدن انسان سخن می‌گوید؟ بدن ارگانیسمی پیچیده، شگرف و شگفتی آفرین و آیتی از آیات الهی است و ژرف اندیشی در فعالیت و کار هر عضوی از آن، جهانی از اسرار را فرا روی ما قرار می‌دهد و ما را به خالق حکیم انسان و جهان آشنا می‌سازد.

روح

بعد دیگر انسان روح اوست، برای شرافت و کرامت و منزلت انسان این بس که روح او به خداوند انتساب دارد (حجر: ۲۹) و از این نظر انسان موجود اشرف (مومنون: ۱۴) و از عالم امر است. (اسراء: ۸۵) در قرآن کریم در زمینه روح مباحث مفصل و گسترده‌ای مطرح شده است که این مقال را مجال بررسی آن نیست.

در قرآن کریم واژه روح در بیش از بیست آیه شریفه بکار رفته است و در پنج معنی استعمال شده است: به معنای عامل حیات، (حجر: ۲۹) فرشته خاص، (قدر: ۴؛ معارج: ۴) به معنای وحی (شوری: ۵۲؛ مومن: ۱۵) و فرشته وحی (شعراء: ۱۹۲ تا ۱۹۴) و به عنوان عام که در پاره آیات روح به عنوان عام به کار رفته و به هر یک از معانی گذشته قابل اطلاق و تطبیق است مانند آیه شریفه ۸۵ سوره اسراء که در باره روح از تو می‌پرسند بگو روح از فرمان پروردگار من است.

وجود مستقل روح

از دیر باز انسان وجود مستقل روح را پذیرفته است و این بدان سبب است که در پدیده‌های فراحسی نظیر خودآگاهی، اندیشیدن، به خاطر آوردن، عزم و اراده و نیز رؤیاهای صادقانه تامل کرده گو این که همواره ماهیت، حقیقت و تجرد روح مورد گفتگو و قیل و قال بوده است.

قرآن کریم روح را موجودی مستقل از بدن و عامل حیات و حس و حرکت می‌داند. برای اثبات این مطلب به آیه شریفه سوره مومنون اشاره می‌کنیم:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ؛ و به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم * سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم * آن گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آن گاه مضغه را استخوانهایی ساختیم، بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آن گاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.» (مومنون: ۱۲ تا ۱۴) در این آیه شریفه مراحل پیدایش بدن بیان شده است و در پایان از آفرینش و ساختاری دیگر سخن گفته است. نکته در خور دقت در این آیه شریفه یکی این است که در تبیین ساحت و بعد دوم باکلمه (ثم) و با تغییر تعبیر انشانه به جای خلقناه، این نکته را افاده می‌کند که این بعد از انسان با ساحت بدن متفاوت است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵ ص ۲۰ و ۲۱) نکته دوم اینکه هرچند روح از بدن متفاوت و متغایر است، اما با بدن پیوندی استوار دارد و آن را به خدمت می‌گیرد و در آن تاثیر می‌گذارد و حیات و حس و حرکت و اراده و شعور ایجاد می‌کند و از آن نیز تاثیر می‌پذیرد.

تجرد روح

از مباحث بسیار مهم انسان شناسی چگونگی وجود روح است. بسیاری از دانشوران که از روح نام برده‌اند و وجود آن را پذیرفته‌اند، در تجرد و مادی بودن آن اختلاف دارند. برخی روح را پدیده‌ای مادی و جسمانی می‌دانند. این نظریه در گذشته بدین گونه ظاهر شد که روح را هوا، اجزاء اصلی قلب و... دانستند، (اطباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳ ص ۱۹۵ تا ۲۰۰) اما امروزه منکران تجرد روح آن را موجودی شبه پدیده، فرع بدن، فرآورده بدن و از آثار و خصوصیات بدن می‌دانند و در این راستا پدیده‌های فراحسی چون خود آگاهی حضوری، ادراک، اراده، محبت و... را با نگرش مادی گرایانه توجیه می‌کنند و چنین اظهار می‌دارند که تمامی بود و نبود ما بدن، اندام و اعضاء آن است و آگاهی‌ها فراهم آمده از سراسر بدن می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۳۶۵-۳۷۰).

از دیر باز فیلسوفان با ادله فراوان ثابت کرده‌اند که روح از حصار حس و تجربه بیرون، و از حوزه پژوهش‌های علوم تجربی خارج است و هرگز نباید دانشوران این علوم و کسانی که با داده‌های حس و تجربه در ارتباط‌اند نیافتن را دلیل نبودن بدانند (همان) و بدین سبب هرگز نمی‌توان پدیده‌های فراحسی نظیر اندیشیدن، خودآگاهی حضوری، ادراک کلی، اراده کردن، عشق و محبت را توجیه مادی کرد. (همان)

برخی از دانشوران مسلمان روح را موجود مجرد مثالی دانسته و برای آن جسم لطیف ملکوتی قایل شده‌اند. (فیض کاشانی، ۱۳۴۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۱: ۲۶، ۶۸، ۱۳۱، ۱۰۶، ۱۳). اکثر فیلسوفان اسلامی روح را مجرد انگاشته و برای مجرد آن ادله فراوانی اقامه کرده‌اند و از طریق ثبات روح، مجرد ادراک، خودآگاهی حضوری، و شواهد تجربی نظیر رؤیاهای صادق، ارتباط با رواح، معجزات، کارهای خوارق عادت، کرامات و... بهره جسته‌اند.

قرآن کریم روح را موجودی مجرد و پیراسته از خصوصیات ماده می‌داند. برای اثبات این مدعا می‌توان به آیات توفی، شهیدان، آیات برزخ، روح و عالم امر، آفرینش ویژه روح استناد کرد. در نتیجه روشن شد که انسان موجود دوساحتی و تشکیل شده از روح و بدن است.

پیداست آنچه ساختار و ساحت وجود انسان به شمار می‌آید، مبنا و زیرساخت تربیت اوست. از این رو می‌توان به این نتیجه مهم دست یافت که دو ساحتی بودن انسان از مبانی مهم انسان‌شناسی تربیت است و لازم است در همه ارکان و عناصر تعلیم و تربیت اعم از اهداف، اصول، روش‌ها، عوامل و موانع تربیت به این مجموعه ترکیبی نگاهی دقیق و عمیق بشود و به تمامی توانمندی‌ها، نیازها، قابلیت‌های روحی و بدنی توجه متناسب و شایسته شود و برای پرورش هماهنگ، جامع و موزون روح و بدن برنامه‌ریزی گردد. خوشبختانه در نظام تربیتی اسلام، مجموعه ترکیبی انسان به طور عمیق دیده شده و برای روح و بدن دستورات گسترده‌ای بیان شده است.

۳. پیوند روح و بدن

از دیرباز ارتباط و پیوند روح و بدن مورد توجه اندیشمندان و فیلسوفان بود، امروزه نیز در فلسفه ذهن مورد بحث و بررسی است. در قرآن کریم به ارتباط روح و بدن در اصل هستی و در بدو تکون و نیز به کیفیت پیوند و ارتباط این دو در دنیا و بعد از آن اشاره‌هایی شده است. در مورد ارتباط روح و بدن در آغاز پیدایش چنین می‌فرماید:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ؛ و به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم. * سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. * آن گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آن گاه مضغه را استخوانهایی ساختیم، بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آن گاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.»

از این آیه شریفه در زمینه پیوند روح و بدن نکاتی استفاده می‌شود، از جمله این که انسان از دو گوهر متفاوت از نظر ذات و صفات و خواص آفریده شده، زیرا بدن در طی مراحل تدریجی با مبادی و مواد گوناگون و در زمان و مکان خاص پدیدار گشته اما روح این چنین نیست. با این حال روح از بدن بیگانه نیست و انسان از دو حقیقت بیگانه ترکیب نشده است، بلکه روح و بدن در اصل هستی ارتباط وثیق و عمیقی دارند.

این نکته را می‌توان از تعبیر بسیار دقیق «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» بدست آورد. در این تعبیر خداوند حکیم می‌فرماید همان حقیقتی که پیدایش آن از نطفه آغاز گردیده و اکنون به صورت پیکر بی‌جان و فاقد حس و حرکت درآمده با آفرینشی دیگر حیات پیدا می‌کند. بنابراین پیکره و بدن آدمی با روح او نوعی اتحاد و یگانگی دارند. (المیزان، ج ۱۵: ۲۰ و ۲۱) از آنچه بیان شد استفاده می‌شود پیوند روح و بدن وثیق و عمیق است. از این رو به عنوان زیربنای تربیت و پرورش انسان به شمار می‌آید.

۴. اصالت روح

تا کنون ثابت شد که انسان از روح و بدن ترکیب یافته است. حال این سؤال مهم در اینجا مطرح است که هویت و حقیقت وجودی انسان روح است یا بدن یا بطور اشتراکی روح و بدن حقیقت او را تشکیل می‌دهند؟ از مجموعه تعالیم قرآن بدست می‌آید که حقیقت انسان به روح اوست، همان حقیقتی که مبدأ حیات، حرکت، شعور، علم و اراده است و فناپذیر و جاودانه و ثابت می‌باشد. واقعیتی که تغییر، دگرگونی، زمان، مکان و جرم ندارد و آدمی در سراسر عمر با واژه «من» از او حکایت می‌کند و چنین می‌یابد که حقیقت «من» غیر از دست، پا، چشم، گوش و... است. چه بسا اعضای بدن را فراموش کند اما آن حقیقت را هرگز فراموش نمی‌کند.

پیداست با توجه به این که بدن متغیر، متحول و فنا پذیر است و در هفت سال به طور کلی تحلیل می‌یابد و اجزاء جدیدی جای تحلیل رفته‌ها را پر می‌کند، نمی‌توان حقیقت وجودی انسان باشد. اگر بدن حقیقت وجود آدمی را

تشکیل می‌دهد، این سؤال مطرح است که کدام بدن در کدام مقطع عمر واقعیت انسان است؟ اگر حقیقت وجودی انسان به بدن است، پس با مرگ بدن باید حقیقت وجودی متوفی پایان پذیرد.

از منظر قرآن کریم حقیقت وجودی انسان به روح اوست، گوهری که مجرد، فناپذیر و جاودانه است و به خداوند استناد دارد. (و نفخته فیه من روحی) و در هنگامه مرگ نیز توفی می‌گردد و حفظ و نگهداری می‌شود. در آیات فراوانی به صراحت از حالت روح و این که هویت آدمی به روح اوست بیان شده است. از جمله آیه ۶۰ سوره انعام می‌فرماید:

« وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و اوست کسی که شبانگاه، روح شما را [به هنگام خواب] می‌گیرد و آنچه را در روز به دست آورده‌اید می‌داند سپس شما را در آن بیدار می‌کند، تا هنگامی معین به سر آید آن گاه بازگشت شما به سوی اوست سپس شما را به آنچه انجام می‌داده‌اید آگاه خواهد کرد.»

در این آیه شریفه تعبیر رسا و روشنی وجود دارد که از آن چنین بدست می‌آید که تمام حقیقت انسان روح اوست و آن تعبیر «کم» در کلمه «یتوفاکم» است. خداوند به هنگام خواب شما را توفی می‌کند و شما را می‌گیرد. پیداست آنگاه که آدمی به خواب می‌رود بدنش در بستر آرمیده و به سان موجود بی‌جان قدرت دیدن، شنیدن، گفتن، آمدن و از خود دفاع کردن را ندارد.

بنابراین بدن هرگز در وقت خواب توفی نمی‌شود، حفظ و دریافت و گرفتن نسبت به بدن بی‌معنی است بلکه آنچه توفی می‌شود روح است. به تعبیر قرآن او (روح) شماس است و شما او یبید. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۱۳۰؛ طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۴: ۴۸۲؛ بحرانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۴۲۷).

خداوند در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره سجده می‌فرماید: «وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ * قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ؛ و گفتند: «آیا وقتی در [دل] زمین گم شدیم، آیا [باز] ما در خلقت جدیدی خواهیم بود؟» [نه،] بلکه آنها به لقای پروردگارشان [و حضور او] کافرند. * بگو: «فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می‌ستاند، آن گاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می‌شوید.»

پنداشته کافران این بود که حقیقت وجودی انسان، بدن اوست و چون بدن بمیرد و بپوسد و خاک شود، تمام حقیقت وجودی انسان و همه هویت و واقعیت او در زمین گم می‌شود و دیگر حیات اخروی بی‌معنا است. خداوند حکیم این پنداشته را مردود دانسته و می‌فرماید حقیقت وجودی شما روح شماست و بوسیله فرشته مرگ هنگام مرگ توفی می‌شود و به تمام و کمال حفظ می‌گردد و هرگز گم شدن در کار نیست. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶: ۲۵۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵۲: ۴؛ بحرانی، ۱۴۱۲ق، ج ۸۸۲: ۵)

از آنچه سخن گفته شد دریافتیم که حقیقت وجودی و هویت واقعی انسان روح اوست و از این جهت مبنای تربیت است و باید در تمام اجزاء و عناصر نظام تربیتی بدان عنایت ویژه شود و مورد توجه وثیق و عمیق قرار گیرد، تا آنجا که ممکن است شناخته شود و از طریق سیر درونی و سلوک باطنی پرورده شود تا بدان جا که ربط وجودی و وابستگی ذاتی و فقر واقعی خود را به خداوند بیابد (طباطبایی، همان، ج ۶: ۱۹۴) و انسان کامل گردد. بنابراین در تمام ارکان نظام تعلیم و تربیت اسلامی توجه به روح ضروری است.

۵. جاودانگی

انسان موجودی جاودانه و فناپذیر است و جاویدانگی در ساختار وجودی او تعبیه شده است. زیرا روح او که حقیقت وجودی اوست از تمامی خواص ماده و از جمله زوال پذیری پیراسته است. قرآن کریم تاثیر عمیق و نقش وثیق حس جاویدانگی را با بیان حادثه عظیمی که بر آدم ابوالبشر برفت و ابلیس با استفاده از این خواست فطری زمینه هبوط آدم را فراهم ساخت، به زیبایی تام و رسایی کامل تبیین می‌کند و چنین می‌فرماید:

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَادَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى؛ پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: ای آدم، آیا تو را به درخت جاویدانگی و ملکی که زایل نمی‌شود، راه نمایم؟» (طه: ۱۲۰)

این وسوسه در آدم و حوا موثر واقع شد و آن دو به شجره ممنوعه نزدیک شدند و از آن خوردند و همین نافرمانی موجب هبوط آنان گردید. بنابراین حس جاویدانگی در آدم ابوالبشر وجود داشته و نقش آن به حدی بوده که ابلیس توانسته از این طریق آدم و حوا را به عصیان وا دارد (طه: ۱۲۱).

حس جاویدانگی در ساختار وجودی همه افراد بشر وجود دارد و بدین سبب قرآن کریم از بنی اسرائیل نقل می‌کند که آنان می‌خواستند هزار سال عمر کنند. (بقره: ۹۶) پیداست عدد هزار نماد کثرت است یعنی بنی اسرائیل عمر طولانی و جاویدانه می‌خواستند. همه ما نیز این گونه هستیم که میل به ماندن و بقاء داریم از این رو احساس

مرگ برای انسان مادی گرا نگران کننده و محنت زاست اما باتوجه به اینکه مرگ از منظر دین مبین اسلام پایان زندگی نیست بلکه آغاز یک زندگی ابدی و جاویدانی است، احساس مرگ برای یک انسان مومن خوشایند است.

به هر تقدیر، در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که جاویدانگی و حیات دائمی و بقای روح را با تعبیری رسا بیان می‌دارد از جمله آن‌ها: آیات توفی؛ آیات شهیدان، آیات حیات برزخی، (مومنون: ۱۰۰ و مومن: ۴۶) و آیات قیامت، آیات حیات اخروی (مطففین: ۱۵-۳۶؛ عبس: ۳۷-۴۲؛ واقعه: ۱۵-۲۲) آیات بهشت و دوزخ و... ناگفته روشن است آیات مربوط به معاد و عالم آخرت نیمی از آیات قرآن است.

نکته‌ای که در خور دقت است این که آدمی به موجب تجرد روح و زوال ناپذیری آن و حس جاویدانگی که در آن تعبیه شده، به لحاظ ساختار موجودی جاویدانه است. اما با توجه به این که دنیا و حیات دنیوی زوال پذیر و موقت است (انبیاء: ۳۴؛ توبه: ۳۸؛ رعد: ۲۶؛ عنکبوت: ۶۴؛ غافر: ۳۹) و گنجایشی ندارد که به بقاطلبی و حس جاویدانگی انسان پاسخ دهد، از این رو خداوند حکیم پس از دنیا، جهان آخرت را به لحاظ ساختاری ابدی و همیشگی است برای حیات جاویدانه انسان مقرر کرده است (اعلی: ۱۷؛ عنکبوت: ۶۴؛ ضحی: ۴؛ قصص: ۷۷؛ اسراء: ۲۱). قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهيَ الْحَيَوةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست، و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می‌دانستند.» (عنکبوت: ۶۴)

باری نظام اخروی به گونه‌ای سامان داده شده که به درستی، آن ساحت جای ماندن و زندگی کردن است (المیزان، ج ۲۰: ۳۵۶). در نتیجه اینکه با توجه به جاویدانگی انسان که مبنای وثیق تربیت اسلامی است باید تمامی عناصر و اجزاء نظام تربیتی سازوار با این مبنا باشد. برنامه تربیتی اولاً: برای سه دوره زندگی (دنیا، برزخ، قیامت) تعیین گردد. ثانیاً: نظام تربیتی باید در جهت تقویت ایمان و اعتقاد افراد به معاد و جهان اخروی شکل یابد.

ثالثاً: نظام آموزش و پرورش اسلامی باید این روحیه را تقویت کند که اعمال هر فردی در دنیا با سرنوشت او در آخرت ارتباط وثیق و عمیق دارد، بنابراین هر فردی باید رفتار خود را برای رسیدن به مطلوب و مقصود اخروی جهت دهد. رابعاً: مبانی، اصول، اهداف و روش‌های تعلیم و تربیت باید در جهت یادآوری مکرر معاد و جهان اخروی باشد.

۶. فطرت

از دیر باز این سؤال مهم وجود داشته که انسان به هنگام تولد فطرت و سرشت دارد و یا فاقد آن است؟ اندیشمندانی که در این زمینه سخن گفته‌اند به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱. منکران فطرت: پاره‌ای از جامعه شناسان و برخی از فلاسفه اگزیستانسیالیسم انسان را فاقد سرشت، طبیعت و ذات محقق می‌دانند و چنین گفته‌اند که انسان در آغاز تولد ماده‌ای بی‌صورت و بسان نوار خام، صفحه‌ای سفید و بی‌رنگ می‌ماند و آمادگی دارد که عوامل محیطی و اجتماعی او را شکل دهند. بنابراین انسان یک موجود پذیرنده است و سازنده شخصیت او عوامل بیرونی است (مصطفی ملکیان، ج ۴: ۲۵-۱۰۲؛ مطهری، ۱۳۷۱، ج ۳: ۴۷۵).

۲. قائلین به فطرت: دانشوران مسلمان و فیلسوفان متأله انسان را موجودی ذاتمند و برخوردار از فطرت می‌دانند و چنین باور دارند که پایه‌ها و بنیان‌های بینشی و گرایشی انسان به صورت ساختاری در او نهاده شده است. گو اینکه در آغاز میلاد ساخته و پرداخته به نمی‌آید اما چون ظرف خالی و نوارخام هم نیست بلکه شئون و ابعاد وجودی او با ترکیبی خاص و با توانایی‌های ویژه و با جهت دهی مشخص سامان داده شده است و اینها سرمایه‌های فطری او به شمار می‌آیند و با عنوان فطرت از آن‌ها یاد می‌شود.

معرفت های فطری

اندیشمندانی که انسان را دارای فطرت می‌دانند سرمایه‌های فطری او را در دو حوزه طبقه‌بندی کرده‌اند: معرفت های فطری و تمایلات فطری؛ اما معرفت‌های فطری در دو حیطه اولیات و علم حضوری خلاصه می‌شوند. اولیات تصدیقات ماقبل تجربی هستند که انسان در دانستن آن‌ها نیاز به فراگیری و پژوهش و اقامه دلیل ندارد، بلکه دستگاه اندیشه انسان به گونه‌ای ساخته و پرداخته و سامان داده شده که اگر معنای اجتماع نقیضین را به درستی درک کند، بدون فراگیری و فکر و استدلال و بدون تامل و توقف با اذعان و یقین حکم می‌کند که اجتماع نقیضین محال است و چون معنای معلول و علت و پدیده را به خوبی بداند حکم می‌کند که هر معلولی به علت نیاز دارد و اگر معنای کل و جزء را بفهمد بی‌درنگ حکم میکند که کل بزرگتر از جزء است. بنابراین محال بودن اجتماع نقیضین و اینکه کل از جزء بزرگتر است و معلول به علت نیاز دارد از اصول اولیه اندیشه انسان است.

این نظریه تنها در باب تصدیقات است اما در حوزه تصورات مساله چنین نیست بلکه ذهن آدمی در این مورد بسان لوح سفید است که چیزی نمی‌داند و از طریق حواس به تصورات و مفاهیمی دست می‌یابد اما در مقابل،

دکارت پاره‌ای از مفاهیم را ذاتی و ماقبل حس می‌داند. و یا افلاطون که برای انسان معارف ذاتی و فطری قایل است ولی سخن ما تنها در باب تصدیقات خلاصه می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۶، ج ۲: ۱۷؛ مطهری، ۱۳۷۱، ج ۳: ۴۷۵)

در حوزه دیگر در باب معرفت‌های فطری علم حضوری است. هر فردی از افراد بشر دارای علم حضوری است و بی‌واسطه از وجود خویش آگاه است و اگر در وجود هرچیزی شک کند در وجود خود به عنوان کسی که می‌اندیشد، شک می‌کند، انکار می‌کند و به یقین می‌رسد نمی‌تواند تردید داشته باشد. علاوه بر این، به حالات درونی خویش نیز نظیر شادی، محبت، رنج، غم، ترس و... آگاه است و این خودآگاهی درونی به وسیله حواس ظاهر و در شکل ادراک حسی و از طریق عناوین کلی و مفاهیم عقلی نیست بلکه خود و حالات خود را حضوراً می‌یابد (همان).

در این جا به چند نکته باید اشاره کرد: یک: کودک از همان آغاز به خود و حالات نفسانی خود آگاه است و خود را و لذت و رنج خود را می‌یابد اما این خودآگاهی حضوری ضعیف است و نیاز به پرورش دارد و چون بزرگ شود می‌تواند با تصفیه باطن و ریاضت و تهذیب نفس آن را پرورش دهد (همان).

دو: شدت و ضعف علم حضوری به میزان سعه وجودی اشخاص است، به میزانی که مرتبه وجودی نفس کامل‌تر باشد علم حضوری او کامل‌تر است و چنانچه از نظر وجودی ضعیف باشد علم حضوری او نیز ضعیف خواهد بود و در این صورت ممکن است احياناً آن یافته‌های حضوری را با داده‌های ذهنی آمیخته سازد و اشتباه و گمراهی به وجود آورد و با در نظر گرفتن این اصل می‌توان رمز اختلاف مکاشفات و الهامات و داده‌های باطنی سالکان را فهمید؛ پیشوایان معصوم و ائمه هدی (علیهم السلام) که سعه وجودی آنان گسترده است و به ازل و ابد پیوند خورده‌اند، و جان آنان ظرف مشیت رب العالمین است، علم حضوری و داده‌های باطنی و مکاشفات آنان رحمانی، پاک و به دور از خطاست و باید همه مکاشفات و الهامات و داده‌های باطنی عارفان و سالکان با مکاشفات معصومان (ع) ارزیابی گردد.

تمایلات فطری

انسان دارای تمایلات و کشش‌های فطری و ذاتی است. تمایل و انگیزش عاملی درونی است که رفتار مشخص را بر می‌انگیزد و به عنوان موتور محرک رفتار به حساب می‌آید. ارکان انگیزش چهار امر است؛ نیاز درونی، احساس نیاز، تامین نیاز، و شوقی که شخص را برای تامین نیاز بر می‌انگیزد. روانشناس معروف آبراهام مزلو درباره انگیزش‌های ذاتی انسان می‌گوید:

سرشت باطنی انسان نه تنها آناتومی و فیزیولوژی او بلکه اساسی‌ترین اشتیاق و استعدادهای روانی او را شامل می‌شود. او نیزها و خواست‌های فطری انسان را به نیازهای فیزیولوژیک نظیر نیاز به غذا، آب، خواب، و... و نیازهای متعالی مثل نیاز به ایمنی، احترام، دوست بودن، خلاقیت و ابتکار، خودشکوفایی، نوع دوستی و زیباگرایی تقسیم کرده است. وی با تکیه بر چهار شاهد قطعی اثبات می‌کند که باید نیازهای آدمی تامین گردد و آن چهار شاهد عبارتند از:

۱- بی‌تفاوتی نسبت به تامین نیازمندی‌های درونی بی‌تردید بیماری زاست؛ ۲- ارضای نیازهای درونی موجب سلامت روان است؛ ۳- نیازهای باطنی در شرایط آزاد خود را نشان می‌دهند؛ ۴- در افراد سالم می‌توان آن‌ها را به طور مستقیم مشاهده کرد. (ابراهام مزلو، ترجمه، احمد رضوانی، ۱۳۶۷: ۳۶۱ و ۳۶۲)

یکی از نکات بسیار مهم در باب تمایلات فطری انسان این است که تمایلات آدمی به دو گروه تقسیم می‌شوند: تمایلات فیزیولوژیک و تمایلات متعالی و یا فراحوانی؛ مثل خداجویی، حقیقت جویی، فضیلت جویی، زیباگرایی، عشق و پرستش و... حال در حوزه تمایلات وقتی می‌گوییم انسان فطرت دارد، مقصود این است که علاوه بر تمایلات حیوانی از توانایی‌های فرا حیوانی نیز برخوردار است. یعنی می‌خواهیم بگوییم خداوند انسان را بر فطرتی پاک آفریده است. یعنی ساختار انسان را بگونه‌ای سامان داده و ساخته و پرداخته است که ذاتا خداجو، دانش دوست، فضیلت خواه، عدالت جو و کمال طلب است. بنابراین گرایش او به حقیقت، عدالت، صداقت، شجاعت، ایثار، احسان و... فطری و ذاتی است.

فطرت و قرآن کریم

از منظر قرآن کریم انسان دارای فطرت و سرشت الهی است. و در نهاد او معرفت‌ها و تمایلات فطری با جهت گیری و سمت و سوی ویژه نهاده شده، از این رو انسان در نگاه قرآن کریم ذاتمند است. البته ساختار او دو سویه است؛ نیمی از سرشت او طبیعت حیوانی دارد و نیمی دیگر فطرت الهی اوست. قرآن کریم با نگاهی دوسویه انسان را نگریسته و او را به صورت جامع و کامل و همه جانبه و واقع بینانه معرفی کرده است.

آیات شریفه‌ای که از فطرت الهی آدمی سخن می‌گویند و معرفت‌های فطری و گرایش‌ها و کشش‌های متعالی و فراحوانی انسان را بیان می‌کنند به چندین گروه قابل دسته بندی است که عبارتند از: ۱. آیه فطرت؛ ۲. آیات محبت؛ ۳. آیات الهام فطری نفس؛ ۴. آیات میثاق؛ ۵. آیات ذکری و تذکره؛ ۶. آیات نسیان؛ ۷. آیات جوار (ناه جویی)؛

۸. آیات افتقار ذاتی انسان؛ ۹. آیات حنیف؛ ۱۰. آیات صبغه الله؛ ۱۱. آیات عالم ذر؛ ۱۲. آیات خلود و حس جاویدانگی؛ ۱۳. آیات مسخ هویت ۱۴. آیات پرسشی، که به دلیل بدهاقت پاسخ تنها به ذکر سؤال اکتفا شده است. آیات شریفه‌ای که با نگاه به طبیعت حیوانی آدمی و با بیان نیازهای فیزیولوژیک و بیولوژیک او نظیر نیاز به غذا، آب^۳، خواب^۴، حفظ ذات^۵، انگیزه جنسی، بقاء نسل، و ... و نیز با عنایت به اینکه این موارد می‌تواند زمینه‌های رذیلت را فراهم آورد به توصیف جنبه بشری و طبیعت حیوانی او پرداخته است. این آیات عبارتند از: آزمندی و حرص انسان^۶؛ عجز و شتابکاری؛ ستمگر و بسیار نادان؛ طغیانگر؛ تنگ چشم و بخیل؛ ناسپاس و ستم پیشه؛ جدال‌گر و ستیزه‌جو؛ عاشق ثروت؛ خواستار رهایی و بی بند و باری؛ دمدمی مزاج؛ خاسر و زیانکار؛ ضعیف بودن انسان. هریک از این موارد از آیات شریفه اخذ شده است.

آیه فطرت

آیه شریفه فطرت از گرایش درونی انسان به خدا و از انگیزه فطری دینداری خبر می‌دهد که در انسان نوعی گرایش و شناخت فطری و غیر اکتسابی نسبت به خداوند وجود دارد. وجود فطرت خداگرایی در انسان به همه شناخت‌ها و رفتارهای وی جهت الهی می‌دهد و او را موجودی ممتاز، هدفدار و جهت‌دار معرفی می‌کند. پیداست نقش این دیدگاه نسبت به انسان در نظام تربیتی و مکتب اخلاقی و برنامه آموزشی و پرورشی بسیار تعیین کننده است.

«فاقم وجهک للدين حنیفاً فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله ذالک دين القیم و لكن اکثر الناس لا یعلمون (روم: ۳۰)؛ پس روی خود را با گرایش تام متوجه آیین خاص پروردگار کن، که این فطرتی است که خداوند مردم را بر آن آفریده، آفرینش الهی تغییر ناپذیر است. این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند»

از منظر قرآن انسان دارای فطرت و سرشت الهی است و در نهاد او معرفت‌های فطری و گرایش متعالی نهاده شده است و از جمله به گونه‌ای ساخته شده که ذاتا خداگرا و دیندار است. بنابراین فطرت از مبانی وثیق و عمیق

^۲ طه: ۱۱۷-۱۲۰؛ بقره: ۱۵۵؛ مائده: ۷۵؛ انبیا: ۸؛ فرقان: ۲۰

^۳ ملک: ۳۰؛ کهف: ۴۱؛ مرسلات: ۲۷؛ واقعه: ۶۸

^۴ نبا: ۱۰؛ فرقان: ۴۷؛ نمل: ۸۶؛ غافر: ۶۸

^۵ نمل: ۸۱ و ۸۰؛ حجر: ۴۸

^۶ معارج: ۱۹

تعلیم و تربیت اسلامی به شمار می‌آید و همه آموزه‌های تربیتی دین اسلام بر محور خداشناسی، خداجویی و خداپرستی بنا گردیده است. ما نیز در برنامه‌های آموزشی و پرورشی باید همه اهداف، اصول، روشها، و عوامل تربیت را در مسیر شکوفایی و رشد کمالات فطری انسان و در راه رسیدن به قرب الهی قرار دهیم.

آیه شریفه فطرت علاوه بر این که بنیادی‌ترین پایه دین یعنی شناخت و گرایش به خداوند را فطری می‌داند، خطوط کلی دین را نیز هماهنگ با فطرت می‌داند و در آیه شریفه به پیامبر(ص) فرمان می‌دهد که با توجه تام رو به سوی دین داشته باشد و قدر و منزلت دین را به درستی بشناسد، زیرا قواعد اصولی و خطوط کلی آن با سرشت انسان هماهنگ است.

با توجه به این مطلب سترگ، برنامه‌های آموزشی و پرورشی ما باید به گونه‌ای باشد که دینداری دانش‌آموزان و دانشجویان و همه مردم را تقویت و روحیه تعبد آگاهانه را در آنان پرورش و یاد خدا و التزام عملی بر احکام و آداب اسلامی را فرهنگ عمومی مردم سازد.

بر اساس این که فطرت الهی محور مسائل تربیتی در نظام آموزش و پرورش اسلامی است، بر همه ما لازم است با شناخت جهان آفرینش و آگاهی از پدیده‌های هستی به عنوان آیات الهی، معرفت خود را نسبت به مبدأ آفرینش گسترش داده و عمیق و وثیق سازیم.

آیه محبت

از منظر قرآن کریم دین محبوب ذاتی انسان و کفر، فسق و فجور منفور فطری است. یعنی ساختار وجودی آدمی چنین سامان یافته و سرشته شده که به سوی دین و دینداری گرایش و کشش دارد و از فسق، کفر، فجور و عصیان گریزان است. گو اینکه شرایط خانوادگی و محیطی و موقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی ممکن است او را به گونه‌ای تحت تاثیر قرار دهند که محبوب‌های بدلی را جایگزین محبوب واقعی قرار دهد.

«ولکن الله حبیب الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون (حجرات: ۷)؛ لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل شما بیاراست و کفر و فسق و گناه را ناخوشایند شما ساخت، آنان که چنین‌اند رشد یافتگانند»

در تحلیل و تفسیر این آیه شریفه که می‌گوید دین محبوب ذاتی انسان است مرحوم طباطبایی چنین فرموده است: «با نگاهی ژرف به فطرت می‌توان به درستی دریافت که دین محبوب فطری انسان و کفر و فسق و گناه

منفور فطری اوست. زیرا فطرت آدمی ذاتا کمال خواه است و سعادت خود را می جوید و از خسران و زیان و ضلالت و انحطاط خود به طور فطری گریزان است و ناگزیر همواره در پی عوامل نفع و مصلحت و رشد و کمال خویش است و از آن رو که دین عامل رشد و کمال واقعی است آدمی به سوی آیین و برنامه سعادت آفرین الهی کشیده می شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۸: ۳۱۳).

در جای دیگر می فرماید:

انسان به موجب ساختار وجودی و سرشت ذاتی در پی یه دست آوردن آرامش و آسایش و امنیت خاطر است و برنامه ای که می تواند این خواسته ذاتی و فطری او را تامین کند برنامه آسمانی دین است از این رو دین محبوب ذاتی انسان است (همان، ج ۱۶: ۷۱۹ و ۱۹۳).

۷. طبیعت حیوانی

آیات شریفه ای که طبیعت حیوانی انسان را تبیین کرده و با نگاه به نیازهای بیولوژیک و فیزیولوژیک انسان و محدودیت های وجودی، بینشی و آرمانی و نیز با توجه به خواسته ها و تمایلات حیوانی این بعد از وجود انسان را واشکافته، فراوان است. به عنوان نمونه چند مورد را بیان می کنیم:

آزمندی:

«ان الانسان خلق هلوعا* اذا مسه الشر جزوعا* و اذا مسه الخير منوعا؛ به راستی انسان سخت آزمند و حریص آفریده شده است، چون صدمه ای به او رسد عجز و لابه کند و چون خیری به او رسد بخل ورزد» (معارج: ۱۹-۲۱).

هلوع صیغه مبالغه از هلع و به معنای حرص شدید است (لسان العرب، ج ۱۵: ۱۱۵). البته برخی آن را به معنای بی تابی دانسته اند (همان). پاره ای نیز چنین اظهار داشته اند که هلوع در آیه با دو جمله ای که پس از آن آمده معنا شده است. این سخن را علامه طباطبایی پسندیده و آن را مناسب با سیاق آیه دانسته است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰: ۱۳؛ طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۰: ۵۳۵).

نکته درخور دقت این است که خصلت جامع میان بی تابی و بخل ورزیدن حرص شدید و آزمندی است. و معنای آیه شریفه این است که آدمی به طور غریزی و ساختاری سخت آزمند و حریص آفریده شده، چون چیزی را خیر دانست و بدان دست یافت از دیگران منع می کند و هرگاه مواجه با بلایا و ناملایمات شود بی تابی می کند. روشن

است که سیاق آیه شریفه از تکوین و ساختار وجودی انسان حکایت دارد و در حقیقت حب ذات انسان را باز می‌شکافد که همواره انسان می‌خواهد در رفاه و آسایش و آرامش و ناز و نعمت باشد از این رو وقتی با بلایا و مشکلات مواجه می‌شود بی‌تابی و جزع و فزع می‌کند و در صورتی که نعمتی و خیری و نفعی بدو رسد بخل می‌ورزد و از دیگران منع می‌کند و این بدان سبب است که انسان را محدودیت‌های وجودی، بینشی، بصیرتی، زمانی، مکانی و... احاطه کرده است. هرگاه دنیا به او روی آورد به ثروت اندوزی، جاه طلبی، خود پرستی خود را سرگرم می‌کند و از کمال و سعادت واقعی باز می‌ماند.

ناتوانی

«خلق الانسان ضعيفا؛ انسان ناتوان آفریده شده است» (نساء : ۲۸).

چنانکه بیان شد انسان محدودیت‌های گوناگون، نیازهای فراوان و خواسته‌های بی‌شمار دارد و این امور زمینه ناتوانی او را فراهم آورده است، نیازهای زیستی؛ مثل نیاز به غذا، آب، خواب، گرما، سرما، مسکن، نیاز جنسی، بقای نسل، مالکیت، رقابت، مقام خواهی، تامین امنیت و انسان را سخت احاطه کرده‌اند و هر یک از آنها او را به سوی خود می‌کشاند و چون هر یک از آنها به جوش و خروش آیند و طغیانگری کنند چنان طوفانی بر پا می‌شود که مقاومت در برابر آن بسیار دشوار است.

آدمی در برابر بیماری، بلایا، مصیبت، حوادث و آفات نیز ناتوان است و به سرعت تحت تاثیر قرار می‌گیرد و با همه غروری که دارد زود ناتوان می‌شود و خود را می‌بازد و جزع و فزع و بی‌تابی می‌کند. خداوند حکیم در قرآن می‌فرماید: «اذا مسه الشر جزوعا؛ چون صدمه‌ای به انسان رسد عجز و لابه می‌کند» (معارج: ۲۰).

«الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوه ثم جعل من بعد قوه ضعفا و شبیه یخلق ما یشاء و هو العليم القدیر؛ خداوند شما را ابتداء ناتوان آفرید، آنگاه پس از ناتوانی، قوت بخشید، و سپس بعد از قوت، ناتوانی و پیری قرار داد. هر چه بخواهد می‌آفریند هموست دانای توانا بی تردید. (روم: ۵۴).

آدمی در مرحله جنینی، نوزادی و کودکی و نیز در مرحله کهنسالی و پیری چنان ضعیف و ناتوان است که بدون سرپرستی و پرستاری دیگران نمی‌تواند ادامه حیات دهد و این ضعف و ناتوانی جنبه ساختاری دارد.

عجول بودن

انسان به لحاظ ساختاری عجول است و به جای اینکه درست بیندیشد و با ارزیابی و بررسی عالمانه و عاقلانه دست به کار بزند، بدون درایت و درنگ و بی آنکه در زوایای کاری و در عاقبت و سرانجام و جنبه‌های مثبت و منفی آن بیندیشد به سوی انجام کار می‌شتابد. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «خلق الانسان من عجل؛ انسان از شتاب آفریده شده است (انبیاء: ۳۷)». این تعبیر بسیار رسا و گویاست که گویی تمام هویت آدمی و خمیرمایه او شتاب است و غیر از آن چیزی نمی‌شناسد، مثل اینکه گفته می‌شود فلان خلق من خیر و شر است؛ همه وجود فلان شخص خیر است و یا این که فلانی غیر از شر چیزی نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴: ۲۸۸).

۸. نتیجه گیری

از آنچه گذشت معلوم شد که انسان موجودی دوساحتی و تشکیل شده از روح و بدن است. آنچه ساختار و ساحت وجود انسان به شمار می‌آید مبن و زیر ساخت تربیت اوست. از این رو می‌توان به این نتیجه مهم دست یافت که دو ساحتی بودن انسان از مبانی مهم انسان شناسی تربیت است. لازم است در همه ارکان و عنصر تعلیم و تربیت به این مجموعه ترکیبی نگاهی ژرف و عمیق بشود و به تمامی توانمندی‌ها، نیازها، قابلیت‌های روحی و بدنی توجه بایسته و شایسته گردد. روشن شد که روح و بدن پیوند وثیق و عمیق دارد، از این رو به عنوان زیر بنای تربیت و پرورش انسان به شمار می‌آید.

حقیقت وجودی و هویت واقعی انسان روح اوست از این جهت مبنای تربیت است و باید در تمام اجزاء و عناصر نظام تربیتی بدان عنایت ویژه گرادد و مورد توجه عمیق و وثیق قرار گیرد و در تمام ارکان نظام تعلیم و تربیت توجه به روح ضروری است. و با توجه به جاویدانگی انسان که مبنای تربیت اسلامی است باید تمامی عناصر نظام تربیتی سازوار با این مبنا باشد و برنامه تربیتی باید برای سه دوره زندگی (دنیا، برزخ و قیامت) تعیین گردد.

از منظر قرآن کریم انسان دارای فطرت و سرشت الهی است و در نهاد او معرفت‌های فطری و گرایش متعالی نهاده شده است، بگونه ساخته و پرداخته شده که ذاتا خداگرا و دیندار است. بر این اساس فطرت از مبانی وثیق تعلیم و تربیت اسلامی به شمار می‌آید و همه آموزه‌های تربیتی دین اسلام بر محور خداشناسی، خداجویی و خدا پرستی بنا گردیده است. و دین محبوب ذاتی و فطری انسان و کفر و سق و گناه منفور فطری اوست و انسان به موجودی عشق می‌ورزد که ابدی، ازلی و سرمدی است و هرگز زوال و غروب ندارد. (حجرات: ۷)

در قرآن کریم انسان دوسویه است. از سویی مورد ستایش قرار گرفته و از زمین و آسمان و فرشته برتر دانسته شده، و از سوی دیگر مورد نکوهش قرار گرفته است تا بدان جا که به عنوان آزمند، حریص، ناسپاس، عجول،

بخیل و... شناخته شده است. فلسفه دوسویه بودن انسان برای این است که او باید با سرمایه فطرت الهی که دارد تمام توانمندی‌های خود را سمت و سوی ایمانی دهد و خود معمار و سازنده خود باشد. اما انسان منهای سرمایه ایمان مورد نکوهش است و از حیوان نیز فروتر است. در نظام تربیتی باید برنامه‌های تربیتی به گونه‌ای باشد که متربیان را با تامین نیازهای مختلف به صورت متعادل آشنا سازد و زندگی آنان را به این سوی جهت دهد.

منابع ماخذ

۱. قرآن کریم
۲. ابن منظور، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، لبنان، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۳. آمدی عبدالواحد، غرر الحکم و دررالکلم،
۴. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن الکریم، دار الهادی، لبنان، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۵. راغب اصفهانی، الحسن بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تهران، المکتب المرتضویه، ۱۳۸۵.
۶. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۷.، اصول فلسفه و روش رئالیسم، پاورقی شهید مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۶۲.
۸. طبرسی، فضل ابن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، لبنان بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۸ق
۹. طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دارالتراث العربی البیروت، بی تا
۱۰. العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۰
۱۱. فیض الکاشانی، محسن، تفسیر صافی، تهران، مکتب الصدر، ۱۴۱۵ق
۱۲. الکلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، المکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸
۱۳.، فروع الکافی،، ۱۳۹۱.
۱۴. مزلو، ابراهام اچ، انگیزش و شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، مشهد مقدس، آستان قدس
۱۵. المصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰
۱۶. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۱.
۱۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، موسسه الوفاء، لبنان بیروت، ۱۴۰۳.